

نقش فرهنگ خاندان‌ها در جامعه قدیم

نصرت‌الله پورجوادی

در جامعه جدیدی که بعد از انقلاب صنعتی در اروپا و سپس کشورهای دیگر جهان به تدریج شکل گرفته است امور فرهنگی، از تأسیس مؤسسات هنری و فرهنگی گرفته تا حمایت از هنرمندان و نویسندگان و شاعران، به عهده دستگاه‌های دولتی و مراکز و مؤسسات غیردولتی است، اعم از وزارتخانه‌های فرهنگ و علوم و آموزش و پرورش و فرهنگستان‌ها و رادیو و تلویزیون و مؤسسات تحقیقاتی، و از مدارس و دانشگاه‌ها گرفته تا نمایشگاه‌های هنری و سینماها و تئاترها و موزه‌ها و بنگاه‌های انتشاراتی. مهم‌ترین و در بعضی جوامع تنها حامی و متولی امور فرهنگی نیز دولت و دستگاه‌های دولتی و نیمه‌دولتی است. از آنجا که دستگاه‌های دولتی هر کشور مدافع و مروج ایدئولوژی خاص آن کشور است، فعالیت‌های فرهنگی دستگاه‌های دولتی نیز در جهت ترویج فرهنگی است که توجیه‌کننده و توسعه‌دهنده آن ایدئولوژی است. اما در جامعه قدیم، که جامعه‌ای فئودالی و کشاورزی بوده و حکومت‌ها موظف به حفظ و توسعه ایدئولوژی دولتی نبوده‌اند، امور فرهنگی به عهده خاندان‌های معتبر و اشرافی بوده و در واقع رشد فرهنگی و بالندگی هنری و ادبی و رونق اقتصادی و موفقیت‌های سیاسی جامعه قدیم وابسته به توانایی‌های مادی و معنوی و فعالیت فرهنگی و اقتصادی همین خاندان‌ها بوده است؛ خاندان‌هایی که در رأس هر یک شخصیتی بوده که معمولاً پدر یا پیر آن خاندان بوده و از سواد و دانائی و ذوق ادبی و هنری بیشتری نسبت به دیگران برخوردار بوده و نام یا لقب خود را به آن خاندان می‌داده است.

خاندان‌های قدیم ایرانی که مسلمان شدند

در هر شهری از شهرهای ایران خاندان‌هایی چند وجود داشته که هر یک در رشته یا رشته‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی خاصی فعالیت می‌کرده‌اند. خاندان‌هایی بوده‌اند که نسل بعد از نسل در کارهای دیوانی به عنوان وزیر و منشی و مستوفی و حتی ندیم پادشاهان یا خلفا فعالیت می‌کرده‌اند. خاندان‌هایی بوده‌اند که به طبابت اشتغال داشته و در تاریخ هم به داشتن حکمت و علم و طبابت شهرت داشته‌اند و برخی از اعضای آنها به دلیل داشتن سوابقی در کارهای دیوانی به وزارت رسیده‌اند. نمونه بارز این خاندان‌ها در همدان خاندان رشیدالدین فضل‌الله همدانی است (مقتول ۷۱۷ق) که معروف‌ترین شخصیت خاندان خویش بود و طبابت در خاندان او حرفه موروثی بود. خاندان رشیدالدین در اصل یهودی بودند و این نشان می‌دهد که خاندان‌های معتبر در ایران فقط خاندان‌های مسلمان نبوده‌اند. برخی خاندان‌های معتبر و بزرگ بوده‌اند که اعتبار و اهمیت خود را از پیش از اسلام کسب کرده بودند و با پذیرش دین اسلام سعی کردند اعتبار و اقتدار خود را حفظ کنند و به حیات خود ادامه دهند. مثلاً، معروف‌ترین مترجم ایرانی در زبان عربی و در واقع مهم‌ترین ادیب و شخصیت فرهنگی در نیمه

اول قرن دوم عبدالله بن مقفع (مقتول ۱۴۲ق) است که متعلق به خاندانی اصیل از اعیان و اشراف ایرانی بود. پدر ابن مقفع داذویه نام داشت و در اواخر قرن اول مسلمان شد و از جانب حجاج بن یوسف مأمور خراج در فارس گردید. وی فرزند خود روزبه را، که در فیروزآباد فارس متولد شده بود، به بصره آورد. روزبه در بصره بزرگ شد و به ابن مقفع معروف گردید.^۲ شخصیت معروف دیگر از خاندانی ایرانی الاصل جغرافیادان مشهور ابن خردادبه است که مانند ابن مقفع از خاندانی اهل علم و معتبر برخاسته بود. جد ابن خردادبه نیز در قرن دوم اسلام آورده بود و پدر ابن خردادبه حاکم

طبرستان شده و خودش در قرن سوم، در منطقه جبال، عهده‌دار دیوان برید و اشراف گشته بود.^۳ خاندان برمکیان نیز از خاندان‌های ایرانی قدیم بودند که وارد دستگاه خلافت عباسی شدند و متأسفانه خیلی زود به دست عباسیان از بین رفتند. خاندان اسحاق موصلی (۱۵۰-۲۳۵ق) نیز خاندانی در اصل ایرانی بودند که از ارجان (شصت فرسخی غرب شیراز) به موصل رفته بودند. اسحق پسر

ابراهیم پسر ماهان پسر بهمن موسیقی‌دان بود و در دربار خلیفه آواز می‌خواند و پسرانش هم موسیقی‌دان بودند. ابن ندیم چندین کتاب درباره موسیقی و آوازخوانی و رقص و رقاصان و آوازخوانان زن (قیان) به اسحاق نسبت داده است.^۴

خاندان‌های معتبر و اصیل ایرانی از شهرهای مختلف بودند و وقتی مسلمان می‌شدند دامنه فعالیت آنها گسترده‌تر می‌شد و نفوذ آنها از شهری که بدان تعلق داشتند فراتر می‌رفت. این مطلب را در مورد یکی از خاندان‌های مذهبی اصفهان به نام خاندان ابن منده می‌توان ملاحظه کرد. خاندان ابن منده به‌خصوص در نیمه دوم قرن چهارم در زمان ابوعبدالله محمد بن اسحاق (۳۹۵ق) به اوج قدرت و نفوذ اجتماعی خود رسیدند. اولین حلقه شناخته شده در سلسله انساب این خاندان در دوره اسلامی یکی از صاحب‌منصبان سپاه ساسانیان به نام استندار فیروزان پسر چهاربخت است که در هنگام افتادن اصفهان به دست عرب‌ها اسلام آورد.^۵ از زمان ابراهیم بن ولید، که از نوادگان فیروزان بود، این خاندان به‌عنوان ابن منده و گاهی خاندان عبدی شناخته شدند. ابراهیم اهل جمع‌آوری حدیث بود و این علاقه را به فرزند خود یحیی نیز منتقل کرد. پسر یحیی ابوعبدالله محمد بن یحیی نام داشت (۳۰۱ق) که از طرفداران احمد بن حنبل بود

و در اصفهان از او روایت می‌کرد. ابن خلکان گفته است که وی کتابی نوشته است در تاریخ اصفهان که متأسفانه اثری از آن پیدا نشده است. احتمالاً این کتاب اولین تاریخ اصفهان بوده است. قدیم‌ترین کتابی که تاکنون در تاریخ اصفهان به دست ما رسیده از ابوالشیخ است، یکی از کسانی که از ابوعبدالله

برخی خاندان‌های معتبر و بزرگ بوده‌اند که اعتبار و اهمیت خود را از پیش از اسلام کسب کرده بودند و با پذیرش دین اسلام سعی کردند اعتبار و اقتدار خود را حفظ کنند و به حیات خود ادامه دهند. مثلاً، معروف‌ترین مترجم ایرانی در زبان عربی و در واقع مهم‌ترین ادیب و شخصیت فرهنگی در نیمه اول قرن دوم عبدالله بن مقفع است که متعلق به خاندانی اصیل از اعیان و اشراف ایرانی بود. پدر ابن مقفع داذویه نام داشت و در اواخر قرن اول مسلمان شد و از جانب حجاج بن یوسف مأمور خراج در فارس گردید.

محمد بن یحیی روایت می‌کرده است.^۶ بدون شک وی کتاب تاریخ اصفهان خود را تحت تأثیر ابوعبدالله ابن منده نوشته است. این حکم در حق ابونعیم اصفهانی و کتاب ذکر اخبار الاصبهان که مانند تاریخ اصفهان ابوالشیخ در دو جلد به چاپ رسیده است صادق است. اما معروف‌ترین و تأثیرگذارترین عضو خاندان ابن منده، همان‌طور که اشاره کردیم، نوه ابوعبدالله محمد بن یحیی بوده است، به نام ابوعبدالله محمد بن اسحاق بن محمد. وی از پدرش اسحاق که پسر ابوعبدالله محمد، صاحب تاریخ اصفهان، بود حدیث استماع کرد. همچنین از عموی پدرش که عبدالرحمان نام داشت. بزرگ شدن در خاندانی که اشتغال اصلی آنها حدیث بود موجب

ابوالشیخ و حمزه اصفهانی از دوستان وی بودند. صوفی معروف اصفهانی، ابومنصور معمر، که صوفی‌ای حنبلی خوانده شده است از شاگردان نزدیک او بود که پس از مرگ استاد با همسر نسبتاً جوان او ازدواج کرد.^۸ ابونعیم اصفهانی نیز، که بعداً مورد غضب ابن منده واقع شد، احتمالاً در ابتدا شاگرد او بوده است. ابوعبدالله ابن منده وقتی در سال ۳۹۵ ق فوت کرد معروف‌ترین و پرنفوذترین شخصیت مذهبی در اصفهان بود. او چندین کتاب تألیف کرد که برخی از آنها نیز به چاپ رسیده است. یکی از آنها مسند احادیث ابراهیم بن ادهم الزاهد است.^۹ از جمله کتاب‌های او که تاکنون پیدا نشده «تاریخ اصفهان» است که مورد استفاده یاقوت حموی بوده است. ابوالشیخ اصفهانی و حمزه اصفهانی و ابونعیم نیز یقیناً از آن استفاده کرده بودند. به نظر می‌رسد که تاریخ اصفهان نویسی یکی از مشغولیات فرهنگی خاندان ابن منده بوده است. یکی دیگر از اعضای این خاندان به نام ابوزکریا یحیی ابن منده (۴۳۴-۵۱۱ ق) که مانند اجدادش محدث و فقیه بود تاریخ اصفهانی نوشته است که مورد استفاده مورخان بعدی مانند سمعانی و یاقوت و ابن خلکان و ذهبی و ابن حجر واقع شده و گویا بخش‌هایی از آن هم‌اکنون به صورت خطی در کتابخانه ظاهریه موجود است.^{۱۰}

خاندان ابن منده خاندانی بود مذهبی و فرهنگی که اعضای آن کاری با دستگاه خلافت و حکومت نداشتند. این قبیل خاندان‌های مذهبی و فرهنگی را در شهرهای دیگر نیز می‌توان ملاحظه کرد. مثلاً در مبد دو خاندان مذهبی معروف بودند که هر دو به مبدی معروف بودند، یکی خاندان رشیدالدین مبدی (مهریزاد) و دیگر خاندان قاضی میر حسین مبدی.^{۱۱} اما خاندان‌هایی بودند که هم قبل از اسلام در کارهای دیوانی و لشکری بودند و هم بعد از مسلمان شدن. ورود این خاندان‌های ایرانی به دستگاه حاکمه در دوره عباسیان آغاز شد. برخی از آنها مستقیماً با دستگاه خلافت مرتبط شدند، مانند خاندان برمکیان و خاندان نوبختیان و خاندان میکالیان. برمکیان و نوبختیان از خاندان‌های معروف ایرانی بودند که در قرن دوم در دربار خلفای عباسی به فعالیت پرداختند. میکالیان نیز که نسب به بهرام گور می‌بردند از قرن سوم به دربار طاهریان و صفاریان و سپس غزنویان راه یافتند. متأسفانه دوران فعالیت برمکیان کوتاه بود، ولی فعالیت نوبختیان و میکالیان نسبتاً طولانی بود. خوشبختانه تحقیقاتی هم درباره این خاندان‌ها صورت گرفته است.^{۱۲}

ACLS HUMANITIES E-BOOK

EBOOK

American Council of Learned Societies

The Patricians of Nishapur:
A Study in Medieval Islamic
Social History

Richard W. Bulliet

ACLS POD



شد که ابوعبدالله در هفده سالگی از ابوحاتم (۳۲۷ ق) اجازه روایت بگیرد. پس از آن مانند بسیاری از محدثان آن روزگار برای شنیدن احادیث بیشتر از محدثان شهرهای دیگر به سیر و سفر روی آورد. مسافرت‌های او سال‌ها طول کشید و در طی آن به شهرهای خراسان، از قبیل نساپور و بخارا و سرخس و مرو و بلخ، رفت و سپس عازم عراق و شام شد. بعد از ۴۵ سال، وقتی به اصفهان مراجعت کرد در واقع از معروف‌ترین و پرنفوذترین محدثان عصر بود و با حضور خود در اصفهان، این شهر را به صورت پایگاه اصلی اهل حدیث و پیروان احمد بن حنبل درآورد. حتی می‌توان گفت که تأسیس مذهب حنبلی، به عنوان یکی از چهار مذهب فقهی، تا حدود زیادی توسط او در اصفهان صورت گرفت.^۷

نام خاندان نوبختیان از عضو برجسته آن نوبخت گرفته شده است که در عهد خلافت منصور، دومین خلیفه عباسی (خلافت: ۱۳۶ - ۱۵۸ق)، به اسلام گروید و با فعالیت‌های علمی و فرهنگی خود خاندانی را تأسیس کرد که از معروف‌ترین مروجان فرهنگ و مدافعان عقاید و اندیشه‌های شیعی شدند. این خاندان در واقع از نخستین کسانی بودند که فرهنگ و معارف ایرانی را به تمدنی که به‌عنوان تمدن اسلامی در حال شکل گرفتن بود منتقل کردند. عباس اقبال آشتیانی که تحقیقاتی درباره این خاندان فرهنگی کرده کتابی نسبتاً مفصل نوشته و اعضای این خاندان را از حیث فعالیت‌های فرهنگی آن به شش گروه تقسیم کرده است: (۱) مترجمان کتاب‌های پارسی به عربی و منجمان؛ (۲) متکلمان شیعی امامی؛ (۳) اصحاب و خاصان امامان شیعی دوازده امامی؛

از جمله معتبرترین خاندان‌های قدیم ایرانی که از شهر و دیار خود کوچ کردند خاندان دیلمیان بودند که از شمال ایران، دیلم، به جنوب آمدند و بخشی از خاندان در همدان و نهاوند و توشهرکان و بخشی دیگر در فارس ساکن شدند.

(۴) ادیبان و ناقلان و راویان اشعار؛ (۵) نویسندگان و منشیان؛ (۶) علمای اخبار امامی.^{۱۳}

خاندان میکالیان نیز که از دودمان‌های کهن ایرانی بودند، از ورارودی ماوراءالنهر به نیشاپور آمدند و مدت‌ها ریاست این شهر را به عهده

داشتند. این خاندان نام خود را از میکال بن عبدالواحد گرفته بودند. میکال دو فرزند داشت که یکی محمد نام داشت و دیگری شاه. محمد بن میکال و شاه بن میکال هر دو از فرماندهان سپاه طاهریان بودند. نتیجه محمد بن میکال هم یکی از مطّوعه نیشاپور بود به نام ابوالقاسم علی بن اسماعیل بن عبدالله (۳۷۶ق)، و مطّوعی بودن او نشان می‌دهد که وی یکی از مشایخ طریقت مطّوعیان یا متطّوعه بوده است. مطّوعیان صوفی نبودند ولی طریقه ایشان طریقه‌ای بود مانند تصوف که اهل ریاضت و سیر و سلوک و عبادت بودند و علت این که مطّوعی نامیده می‌شدند این بود که داوطلب جنگ با کفار می‌شدند و از راه «تطّوع» به جبهه‌ها می‌رفتند. ابوالقاسم مطّوعی نیز، که از خاندان میکالیان بود، مانند اجداد خود اهل رزم بود و برای جهاد به ثغور شام می‌رفت و با مسیحیان بیزانس می‌جنگید. او در واقع همان روشی را در طریقت پیش گرفت که عبدالله مبارک مروزی و ابراهیم ادهم در قرن دوم در پیش گرفتند. آنها در شب به عبادت می‌پرداختند و در روز با کفار می‌جنگیدند. کوشش آنها در روز در جهت فراگرفتن حدیث و علم دین بود. ابوالقاسم مطّوعی نیز مدت‌ها، هم در بغداد و هم در بصره، به آموختن حدیث و کتابت آن پرداخت و برای جهاد فی سبیل الله نیز به شهر طرسوس رفت، شهری که در سال ۳۵۴ق به دست مسیحیان افتاد. از آن زمان به بعد

فعالیت مطّوعیان در ثغور شام متوقف شد. رفتن ابوالقاسم مطّوعی به طرسوس می‌بایست قبل از سال ۳۵۴ق بوده باشد. او در بیست و چند سالی که بعد از سقوط طرسوس زنده بود به خراسان بازگشت و نزدیک ابیورد رباطی بنا کرد. رباط محلی بود مانند خانقاه که جهادگران و متطّوعه در جبهه‌های جنگ می‌ساختند و در آنها اقامت می‌کردند. رباط ابوالقاسم مطّوعی در واقع خانقاه او بود و او در همین رباط تا آخر عمر زندگی کرد و در همان‌جا هم به خاک سپرده شد.

یکی دیگر از اعضای خاندان میکالیان ابوالعباس اسماعیل عبدالله بود که برادر بزرگ ابوالقاسم مطّوعی بود و در سال ۲۷۰ق در نیشاپور متولد شده بود. وی نیز مدت‌ها مانند برادرش به آموختن حدیث پرداخت و نزد مشایخی چون ابن ذرید در فارس تلمذ کرد. ابن ذرید کتاب الجمهره را به وی تقدیم کرد. ابوالعباس سرانجام به نیشاپور بازگشت و در آنجا به تدریس پرداخت. وی اولین کسی بود که در خاندان میکالیان به ریاست شهر نیشاپور رسید.^{۱۴}

مشهورترین شخص در خاندان میکالیان حسن بن محمد بن عباس معروف به حسنک میکال است که مدت‌ها وزیر سلطان محمود غزنوی و از ندیمان او بود. وی از طرف محمود به ریاست شهر نیشاپور رسید و در مدت ریاست خود به آبادانی شهر پرداخت. حسنک پس از مرگ سلطان محمود همچنان وزیر پسر او محمد بود. اما چون پسر دیگر محمود یعنی مسعود به سلطنت رسید، حسنک از کار برکنار شد و در سال ۴۲۲ق به دستور مسعود به دار آویخته شد. داستان بر دار کردن

حسنک وزیر که در تاریخ مسعودی به قلم ابوالفضل بیهقی نوشته شده از غم‌انگیزترین حوادث تاریخی در عصر غزنویان است.

بن یوسف بنا اولین صوفی اصفهانی بود که خاندان او تا قرن‌ها در اصفهان فعال بودند و نویسنده معروف ابونعیم اصفهانی (۴۲۸ق) صاحب دو کتاب ذکر اخبار الاصبهان و حلیه الاولیاء و محمدباقر مجلسی متعلق به همین خاندان بودند.^{۱۵}

خاندان ابن مند خاندانی بود مذهبی و فرهنگی که اعضای آن کاری با دستگاه خلافت و حکومت نداشتند. این قبیل خاندان‌های مذهبی و فرهنگی را در شهرهای دیگر نیز می‌توان ملاحظه کرد. مثلاً در میبد دو خاندان مذهبی معروف بودند که هر دو به میبدی معروف بودند، یکی خاندان رشیدالدین میبدی (مهریزاد) و دیگر خاندان قاضی میرحسین میبدی خاندان‌هایی بودند که هم قبل از اسلام در کارهای دیوانی و لشکری بودند و هم بعد از مسلمان شدن.

خاندان‌های صوفی

فعال‌ترین خاندان‌ها از لحاظ فرهنگی خاندان‌های دینی و مذهبی بودند. تنوع دینی و مذهبی جامعه ایران را در ادوار مختلف می‌توان در خاندان‌های معروف و مهم ملاحظه کرد. مثلاً دو خاندان ابن منده و نویختی که معرفی کردیم هر دو از خاندان‌های مذهبی بودند که یکی به عنوان خاندانی اهل حدیث و حنبلی شاخه شده است و دیگری به عنوان خاندانی شیعی. از قرن پنجم به بعد در شهرهایی که تصوف از لحاظ مذهبی غلبه داشت خاندان‌های صوفی اعتبار و اهمیت یافتند. مثلاً در قرن چهارم و پنجم که صوفیان در شهر بسطام قدرت و نفوذ داشتند خاندان بایزید بسطامی جزو خاندان‌های معتبر و معروف بسطام بود. معمولاً هریک از خاندان‌های صوفی نام و شهرت خود را مدیون شیخ یا پیری بودند که سرسلسه مشایخ خاندان به شمار می‌آمد. محمد

خاندان‌های صوفی‌ای که از قرن پنجم به بعد در شهرهای مختلف ایران شکل گرفتند عبارت‌اند از خاندان ابوسعید ابوالخیر و خاندان قشیری در نیشاپور، خاندان سیف‌الدین باخرزی، خاندان جامی که خاندان شیخ احمد جام معروف به ژنده‌پیل بودند، خاندان حمویه در خراسان،^{۱۶} خاندان روزبهان بقلی در شیراز، خاندان جلال‌الدین رومی (مولوی) در قونیه، خاندان شاه‌نعمت‌الله ولی در ماهان و کرمان، خاندان صفی‌الدین اردبیلی در اردبیل. برخی از این خاندان‌ها چند شاخه می‌شدند. خاندان نعمت‌اللهی پس از درگذشت شاه‌نعمت‌الله دو یا سه شعبه شدند که برخی به دکن رفتند و برخی به یزد و برخی هم به کرمان.

خاندان‌های مهاجر

یکی از مسائلی که در مورد خاندان‌ها مطرح می‌شود جابه‌جاشدن برخی از آنهاست. خاندان‌هایی بوده‌اند که به دلایلی از شهر خود به شهر دیگر منتقل شده و اعتبار و شهرت و اهمیت خویش را به شهر جدید برده‌اند. از جمله معتبرترین خاندان‌های قدیم ایرانی که از شهر و دیار خود کوچ کردند خاندان دیلمیان بودند که از شمال ایران، دیلم، به جنوب آمدند و بخشی از خاندان در همدان و نهاوند و تویسرکان و بخشی دیگر در فارس ساکن شدند. این خاندان چه در همدان و شهرهای دیگر منطقه جبال و چه در شیراز و شهرهای دیگر فارس بسیار فرهنگی بودند و علما و محدثان و صوفیان و نویسندگان معروفی از میان اعضای آن برخاستند.^{۱۷} معروف‌ترین عضو این خاندان در همدان ابوشجاع شیرویه شهردار است (۴۴۵-۵۰۹ق) که نویسنده بهترین و معتبرترین تاریخ شهر همدان است، کتابی که متأسفانه

مشهد و سپس از آنجا به تهران منتقل شده‌اند.

خاندان‌های بیهقی

اهمیت خاندان‌های معتبر و اشرافی برای شهرها به حدی بوده که در واقع تاریخ هر شهر تاریخ خاندان‌های آن شهر و سرگذشت شخصیت‌های بزرگ آن بوده است. این معنی را به‌خصوص در کتاب تاریخ بیهقی تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق (۵۶۵ق) می‌توان مشاهده کرد. ابن فندق بخش عمده کتاب خود را به معرفی خاندان‌های معتبر و معروف بیهقی (سبزوار) اختصاص داده و بخش دیگر را به شخصیت‌های مهم در خاندان‌ها. لذا در ابتدای کتاب خود می‌نویسد که برای جامع‌تر و کامل‌تر نمودن کتاب خود «بعضی از انساب اهل بیهقی و خاندان‌های قدیم [را] بیان کردم».^{۲۴} با نگاهی به محتوای کتاب تاریخ بیهقی می‌توان به نقش خاندان‌ها در تاریخ اجتماعی و سیاسی منطقه بیهقی پی برد. و آنچه درباره بیهقی و خاندان‌های آن گفته شود به‌طور کلی در حق خاندان‌های مناطق و شهرهای دیگر، به‌خصوص شهرهای خراسان، از قبیل مرو و طوس و نساپور و هرات، نیز صادق است. در واقع قلمرو فعالیت‌های خاندان‌ها به منطقه‌ای که در آن بوده‌اند محدود نمی‌شود، بلکه نفوذ آنها به مناطق و شهرهای دیگر نیز کشیده می‌شده است. به همین جهت است که وقتی ابن فندق در باره خاندان‌های بیهقی می‌نویسد، از رفت و آمد برخی از اشخاص

تاکنون نسخه‌ای از آن پیدا نشده است.^{۲۸} عضو معروف دیگر این خاندان در همدان شمس‌الدین محمد بن عبدالملک بود (- بعد از ۵۹۳ق) که آثاری صوفیانه، از جمله تفسیری بر قرآن با عنوان «تصدیق المعارف» تألیف کرده است.^{۲۹} پدر شمس‌الدین، یعنی عبدالملک بن احمد (- ۵۳۵ق) نیز از محدثان بزرگ همدان بود. معروف‌ترین عضو شیرازی این خاندان روزبهان بقلی شیرازی است، و قبل از او ابوالحسن علی دیلمی، صاحب کتاب عطف الالف المألوف علی اللام المعطوف^{۳۰} و کتاب سیرت ابن خفیف. در اصفهان دو خاندان خجندی‌ها و صاعدی‌ها از خاندان‌های بسیار معروف بودند که مدت‌ها با یکدیگر رقابت و منازعه داشتند. صاعدیان خاندان بزرگی بودند که اعضای آن به شهرهای مختلف از جمله هرات و ری و اصفهان مهاجرت کردند. شهرت این خاندان در اصفهان مدیون رکن‌الدین صاعد بن مسعود (- ۶۰۰ق) بوده است که ممدوح دو شاعر اصفهانی جمال‌الدین و پسرش کمال‌الدین اسماعیل بوده و مدتی منصب قضاوت و ریاست اصفهان را به عهده داشته است.^{۳۱} در شیراز خاندان طبیبان خوافی بودند که در قرن هفتم از خواف به شیراز مهاجرت کرده بودند. عضو بزرگ این خاندان صائن‌الدین الیاس بود و عضو مهم دیگر پسر صائن‌الدین یعنی نجم‌الدین محمود که صاحب چندین اثر علمی در طب بود و مدتی هم ریاست بیمارستان دارالسلام شیراز را به عهده داشت. اما معروف‌ترین عضو این خاندان جلال‌الدین طبیب شیرازی بود که معاصر حافظ بود و علاوه بر دیوان اشعار، مثنوی بلندی هم به نام گل و نوروز سروده است.^{۳۲} وی طبیب دربار شاه شجاع مظفری بود.

در عصر قاجاریه، خاندان‌های فرهنگی متعددی از شهرهای مختلف به تهران منتقل شدند که یکی از معروف‌ترین آنها خاندان ذکاءالملک فروغی است و یکی دیگر خاندان حاج امین‌الضرب (مهدوی‌ها) که نگارنده شخصاً برخی از اعضای آن را می‌شناخته است. خاندان همائی نیز که نام خود را از رضاقلی خان همای شیرازی، شاعر قرن سیزدهم، گرفته است در اصل شیرازی بودند که با مهاجرت همای شیرازی به اصفهان، در زمان سیدمحمدباقر شفتی، اصفهانی شدند و با آمدن جلال همائی فرزند طرب به تهران تهرانی.^{۳۳} خاندان ملک الشعراء بهار نیز که این همایش به خاطر آن برگزار می‌شود از خاندان‌های فرهنگی است که در اصل از کاشان بوده و در دوره قاجاریه به

ورود این خاندان‌های ایرانی به دستگاه حاکمه در دوره عباسیان آغاز شد. برخی از آنها مستقیماً با دستگاه خلافت مرتبط شدند، مانند خاندان برمکیان و خاندان نوختیان و خاندان میکالیان. برمکیان و نوختیان از خاندان‌های معروف ایرانی بودند که در قرن دوم در دربار خلفای عباسی به فعالیت پرداختند.

و فرهنگی بیهق می‌رسد. خاندان پدری او حاکمیان و فندقیان بودند و ابن فندق در ضمن معرفی آنها از پدر خویش یاد می‌کند و داستان کور شدن او را در پایان عمر شرح می‌دهد. اجداد ابن فندق از طرف مادر نیز به خاندان بیهقیون تعلق داشتند. پدر ابن فندق ملقب به شمس الاسلام نیز از جانب مادر متعلق به خاندان بدیلیان بود که خاندانی فرهنگی بود و افراد آن به قول ابن فندق «از فضلا و صلحا و علما بوده‌اند».^{۲۷}

اهمیت خاندان‌های معتبر و اشرافی
برای شهرها به حدی بوده که در واقع
تاریخ هر شهر تاریخ خاندان‌های آن شهر
و سرگذشت شخصیت‌های بزرگ آن
بوده است. این معنی را به‌خصوص در
کتاب تاریخ بیهق تألیف ابوالحسن علی بن
زید بیهقی معروف به ابن فندق می‌توان
مشاهد کرد. ابن فندق بخش عمده
کتاب خود را به معرفی خاندان‌های
معتبر و معروف بیهق (سبزوار)
اختصاص داده و بخش دیگر را به
شخصیت‌های مهم در خاندان‌های دیگر.

خاندان‌های شهرها مانند سلسله‌های شاهی زمانی پر قدرت و بانفوذ بوده‌اند و زمانی ناتوان و درمانده. ناتوانی و درماندگی یک خاندان سرانجام به انقراض آن منتهی می‌شده است. ابن فندق پس از ذکر خاندان‌های پدری و مادری خود، به معرفی خاندان مختاریان می‌پردازد که زمانی از مشایخ و رؤسا و اکابر بیهق به شمار می‌آمدند ولی به تدریج از اعتبار افتادند و در روزگار ابن فندق حتی به فقر و نیازمندی مبتلا شدند. علت نگونبختی این خاندان را ابن فندق در بی‌هنری می‌داند و می‌نویسد: «بی هنر مال دنیا نگاه نتوان داشت و نسب مطلق کفایت نباشد و چنان بود [که] بعضی [از افراد این خاندان] اندر جوانی به دار آخرت انتقال کردند و بعضی به نیاز و درویشی مبتلا گشتند و امروز از ایشان اندکی مانده‌اند».^{۲۸}

یکی از خاندان‌های قدیمی و معتبر بیهق، که ابن فندق پس از خاندان مختاریان و داریان معرفی می‌کند، خاندان میکالیان است. میکالیان از خاندان‌های معروف دیوانی در خراسان بودند و علاوه بر بیهق در شهرهای دیگر، به‌ویژه در نیشاپور حضور داشتند و قبلاً آنها را معرفی کردیم. یکی دیگر از خاندان‌هایی که ابن فندق به تفصیل معرفی کرده است

به نیشاپور نیز یاد می‌کند. جامعه بیهق جامعه‌ای بود که ارزش‌های دینی بر آن حاکم بود و ابن فندق نیز با نگاهی دینی و مذهبی به خاندان‌های مورد نظر خود نگاه می‌کند. او باید کتاب خود را با ذکر خاندان پیغمبر (ص) آغاز کند، اما از آنجا که وی این خاندان را در کتاب دیگر خود به نام لباب الانساب و القاب الاعقاب به تفصیل معرفی کرده است، در این کتاب ابتدا به معرفی خاندان سادات پرداخته، سپس خاندان‌های شاهان ایرانی یعنی طاهریان و صفاریان و سامانیان و غزنویان یا محمودیان و سلجوقیان را به اجمال ذکر کرده، سپس از خاندان خواجه نظام الملک طوسی و مهلبیان یاد کرده است. این خاندان‌ها در واقع خاندان‌های عمومی بودند و به بیهق اختصاص نداشتند.

اولین خاندان خود بیهق خاندان فولادوند بودند که شریف‌ترین خاندان در میان دیالمه و درودوند به شمار می‌آمدند. خاندان فولادوند نام و اعتبار خود را از شخصی به نام فولادوند گرفته بودند و پس از او از دو پسرش کیاکی و فیروزان. نوادگان فولادوند نیز ریاست این خاندان بزرگ را به عهده داشتند.^{۲۵} یکی از سران این خاندان رئیس حمزه نام داشت که فرزند محمد بود و از بیهق به تبریز و مراغه فرستاده شد و در همان‌جا ماند. بدین ترتیب، تاریخ خاندانی شهرهای تبریز و مراغه در یک دوره خاص (قرن پنجم) با تاریخ خاندانی بیهق پیوند می‌یابد.^{۲۶}

ابن فندق خود شخصیتی است فرهنگی که نسبتش هم از طرف پدر و هم از طرف مادر به خاندان‌های معتبر

و صاحب کتاب لطائف، نیز از بزرگان بخارا بوده‌اند و شمس‌الدین از جمله کسانی است که رشیدالدین و طواط (۵۷۳ق) او را مدح کرده است.^{۳۲}

در میان پژوهش‌های جدیدی که دربارهٔ خاندان‌های ایرانی شده است می‌توان به مدخل‌هایی که در دائرة المعارف بزرگ اسلامی و دائرةالمعارف شیعه و دانشنامهٔ جهان اسلام ذیل «خاندان» یا «آل» نوشته‌اند مراجعه کرد. برخی از خاندان‌های سیاسی دورهٔ قاجار و پهلوی نیز موضوع تحقیق مستقل واقع شده‌اند که یکی از آنها خاندان فیروز معروف به فرمانفرمایان است.^{۳۳} اما بهترین و جامع‌ترین تحقیق دربارهٔ خاندان‌های قدیمی یکی از شهرهای ایران، کتاب «سروران نیشاپور» به قلم ریچارد بولت است.^{۳۴} وی در این کتاب نه تنها به معرفی خاندان‌های مهم و اشرافی نیشاپور در قرن‌های اولیهٔ تاریخ اسلام (قرن‌های سوم و چهارم و

خاندان قدیمی عنبریان است که نیای ایشان ابوزکریا عنبری بود ولی معروف‌ترین عضو این خاندان ابوالعباس اسماعیل عنبری نام داشت.^{۳۵} ابوالعباس به واسطهٔ سه پسر خود نقش مهمی در تاریخ فرهنگ خراسان ایفا کرده است. سه پسر او عبارت بودند از خواجه امیرک و خواجه ابونصر و خواجه ابوالقاسم. هر سه برادر فعالیت‌های فرهنگی داشتند و در عهد غزنویان به مقامات بالا رسیدند و به همین جهت ابن فندق آنان را «خاندان علم و زهد» می‌خواند و با وجود اینکه در تاریخ مسعودی، معروف به تاریخ بیهقی، به تفصیل دربارهٔ خواجه امیرک و برادرانش سخن گفته شده است، در اینجا نیز ابن فندق به معرفی آنان می‌پردازد.^{۳۶} خواجه امیرک دبیر بود و چند مدرسه ساخت و پانزده سال قلعهٔ ترمذ را، که متعلق به سلجوقیان بود، نگاه‌داری کرد و سرانجام در سال ۴۴۸ق درگذشت. خواجه ابونصر، پسر دیگر ابوالعباس عنبری، عمید ری بود و وزیر سلطان مسعود غزنوی. او نیز در بیهق ضیاع و اسباب بسیار ساخت. پسر سوم ابوالعباس، به نام خواجه ابوالقاسم، نیز زمانی نایب خواجه ابونصر مشکان، دبیر سلطان مسعود، بود و «نامه‌های ملوک اطراف این خواجه ابوالقاسم دبیر نوشتی».^{۳۷}

تحقیقات جدید و کتاب «خاندان‌های نیشاپور»

دربارهٔ خاندان‌ها هم در قدیم تحقیق شده است و هم در دورهٔ معاصر. تاریخ بیهق یکی از این تحقیقات قدیمی است. در بسیاری از منابع تاریخی قدیم می‌توان به اطلاعاتی دربارهٔ خاندان‌های قدیم دست یافت. مثلاً یکی از منابع مهم قدیمی کتاب الفهرست به قلم ابن ندیم است که در آن علاوه بر خاندان‌های عرب، برخی از خاندان‌های فرهنگی ایرانی، مانند خاندان اسحاق موصلی که قبلاً از آن یاد کردیم، معرفی شده‌اند. یکی دیگر کتاب لطائف الاذکار للحضار و السفار فی المناسک و الآداب به قلم ابوجعفر شمس‌الدین ابن مازه (۵۶۶ق) است که اخیراً به همت آقای رسول جعفریان تصحیح و چاپ شده است. ابن مازه در این کتاب مقابر شخصیت‌های معتبر شهرهای مختلف را دیده و آنها را معرفی کرده و از خاندان برخی از آنها نیز یاد کرده است. مهم‌ترین خاندانی که در این اثر معرفی شده خاندان خود نویسنده، شمس‌الدین ابن مازه، است. این خاندان که به «آل برهان» معروف بودند اصلاً اهل بخارا بودند و بزرگ خاندان برهان‌الدین عبدالعزیز بن مازه بخاری، ملقب به «صدر ماضی» و «صدر جهان»، بوده است. پسر وی حسام‌الدین نیز صاحب چندین اثر فقهی و حدیثی بوده و در واقع صاحب سیف و قلم بوده و در رکاب سلطان سنجر می‌جنگیده و در سال ۵۳۶ق در جنگ قطوان کشته شده و به «صدر شهید» مشهور گشته است. اعضای دیگر این خاندان، از جمله پسر «صدر شهید» شمس‌الدین محمد، ملقب به «برهان الاثمه»

خاندان‌های صوفی‌ای که از قرن پنجم به بعد در شهرهای مختلف ایران شکل گرفتند عبارت‌اند از خاندان ابوسعید ابوالخیر و خاندان قشیری در نیشاپور، خاندان سیف‌الدین باخرزی، خاندان جامی که خاندان شیخ احمد جام معروف به ژندپیل بودند، خاندان حمویه در خراسان، خاندان روزبهان بقلی در شیراز، خاندان جلال‌الدین روی (مولوی) در قونیه، خاندان شاه‌نعمت‌الله ولی در ماهان و کرمان، خاندان صفی‌الدین اردبیلی در اردبیل.

هم به‌خصوص در قرن پنجم شافعی بودند. بولت به غیر از کرامیان از سه گروه دینی در نیشاپور، که خواص به‌شمار می‌آمدند، یاد کرده است: زاهدان و عابدان و صوفیان. در اوائل قرن سوم (نهم میلادی) فقط زهاد بودند. ولی در طول قرن سوم عدهٔ عباد زیاد شد و در قرن چهارم بر تعداد صوفیان افزوده شد و در اواخر قرن پنجم صوفیان در نیشاپور قدرت و نفوذی فوق‌العاده پیدا کردند.

رشد صوفیان شافعی از اواسط قرن چهارم آغاز شد. از جمله معروف‌ترین خاندان‌های صوفی و شافعی خاندان قشیری بودند. یکی از جلوه‌های فرهنگی صوفیان شافعی در نیشاپور استفاده از زبان پارسی بود. پارسی‌نویسی در نیشاپور، به قول بولت، توسط صوفیان شافعی رواج پیدا کرد.

در فصل چهارم از بخش اول کتاب، مسئلهٔ آموزش و پرورش در نیشاپور شرح داده شده است. در این فصل نهادی آموزشی به نام «مدرسه»

و شکل‌گیری آن شرح داده شده است. مسائلی که در باب مدرسه گفته شده است اگرچه قدری از موضوع کتاب خارج است، ولی به هر حال خاندان‌های معتبر و سرور تحصیلات خود را در همین مدرسه‌ها انجام می‌دادند. مدرسه در عالم اسلام اساساً در قرن سوم پدید آمد. نخستین مدرسه‌ها در بغداد بود ولی خیلی زود در شهرهای دیگر نیز، از جمله نیشاپور، مدرسه‌هایی تأسیس شد و اوج فعالیت‌های مدرسه نیز با

نام خواجه نظام‌الملک طوسی پیوند یافت. مدرسه‌ها ابتدا محل تدریس فقه بود و نظامیه‌ها هم برای تدریس فقه شافعی تأسیس شد.

تأسیس مدرسه‌ها در نیشاپور به دو قرن قبل از تأسیس نظامیه‌ها برمی‌گردد. بولت در پیوستی که برای کتاب نوشته است تعداد ۳۹ مدرسه را معرفی کرده است که اولین آنها مدرسهٔ میاندهی یا میاندهیه است و آخرین آنها مدرسهٔ نظامیه. مدرس مدرسهٔ میاندهیه ابواسحاق ابراهیم بن محمود بن حمزه معروف به قطان بود. تاریخ تأسیس این مدرسه که در آن فقه مالکی تدریس می‌شد به قرن سوم یعنی پیش از تأسیس الازهر و مدرسه‌های کرامیان می‌رسد.

در پنجمین فصل از بخش اول، رابطهٔ خاندان‌های معتبر با حکومت بیان شده است و این خود پیچیده‌ترین مسئله در مورد خاندان‌ها و نقش

پنجم) پرداخته است، مانند خاندان‌های شحامی و فارسی و قشیری و فورکی و صفار و بحیری و صاعدی و ناصحی و اسماعیلی و حسکانی و حسنی، بلکه در ضمن مسائل اجتماعی و سیاسی و دینی و فرهنگی و تربیتی نیشاپور و ارتباط آنها با خاندان‌های اشرافی این شهر را نیز بررسی کرده است. در انتهای کتاب هم دو پیوست آمده است که یکی در بارهٔ مدرسه‌های نیشاپور است و دیگری دربارهٔ قاضی‌های این شهر.

بررسی خاندان‌های نیشاپور در بخش

دوم کتاب سروران نیشاپور انجام گرفته است. در بخش اول، نویسنده ترکیب هر خاندان را به‌طور کلی بررسی می‌کند و در فصل‌های متعدد وضعیت جغرافیائی و دینی و فرهنگی و سیاسی نیشاپور را شرح می‌دهد. در فصلی که دربارهٔ وضعیت دینی نیشاپور است نویسنده موقعیت دو مذهب حنفی و شافعی و دعواهای حنفیان و شافعیان را که در واقع

جنبهٔ کلامی داشته است شرح می‌دهد. از لحاظ کلامی خاندان‌های نیشاپور وابسته به مذهب اهل حدیث و سنت بودند. البته، در قرن سوم معتزله در این شهر قدرت داشتند ولی بعداً قدرت اشاعره بیشتر شد. قدرت این مذاهب بستگی به خاندان‌ها داشت. اگر خاندانی مثلاً حنفی مذهب بود اعضای خاندان همه حنفی می‌شدند و پسرهای خاندان با دختران حنفی ازدواج می‌کردند و با شافعی‌ها می‌جنگیدند. صوفیان نیشاپور

بولت خاندان‌ها را سیاستمدارانی توصیف می‌کند که فاقد محلی معین برای اعمال سیاست‌های خود بودند، مانند ملوکی بدون مملکت. در دورهٔ سلجوقیان منصب قضاوت متعلق به خاندان صاعدی بود. شیخ الاسلام شهر را هم خاندان‌ها تعیین می‌کردند. ریاست شهر هم به عهدهٔ خاندان‌ها بود. البته معلوم نیست که ماهیت رئیس و کارهایی که به عهدهٔ رئیس می‌گذاشتند چه بود، ولی می‌دانیم که سلطان یا امیر از طریق رئیسی که تعیین می‌کرد در شهر اعمال نفوذ می‌کرد.

اجتماعی آنان است. بولت خاندان‌ها را سیاستمدارانی توصیف می‌کند که فاقد محلی معین برای اعمال سیاست‌های خود بودند، مانند ملوکی بدون مملکت. در دوره سلجوقیان منصب قضاوت متعلق به خاندان صاعدی بود. شیخ الاسلام شهر را هم خاندان‌ها تعیین می‌کردند. ریاست شهر هم به عهده خاندان‌ها بود. البته معلوم نیست که ماهیت رئیس و کارهایی که به عهده رئیس می‌گذاشتند چه بود، ولی می‌دانیم که سلطان یا امیر از طریق رئیسی که تعیین می‌کرد در شهر اعمال نفوذ می‌کرد. در قرن چهارم، ریاست شهر در دست خاندان میکالی بود که قدرتمندترین و بانفوذترین خاندان نیشاپور بود که سابقه آن به عهد ساسانیان می‌رسید. میکالیان در واقع خاندانی بودند اشرافی که مستقیماً با دربار ارتباط داشتند.

در قرن پنجم خاندان‌های دیگری بودند که گاهی منصب ریاست را عهده‌دار می‌شدند. مثلاً ابونصر منصور بن رامش دو بار در قرن پنجم رئیس شهر شد. وی دو پسر داشت که هر دو صوفی بودند و یکی از ایشان در مدرسه نظامیه حدیث تدریس می‌کرد. نیشاپور در زمان سلطنت محمود غزنوی و وزارت عمیدالملک کندری مورد توجه خاص دربار بود، به‌خصوص در زمانی که نزاع میان حنفی‌ها و اشعری‌ها بالا گرفت. عمیدالملک از حنفی‌ها حمایت کرد و با اشعری‌ها مخالف بود. خواجه نظام‌الملک طوسی هم از همه جا بیشتر به نیشاپور توجه داشت و سعی می‌کرد آن را تحت کنترل خود درآورد. آلپ ارسلان در سال ۴۵۰ق حاکم نیشاپور شد و در سال ۴۵۵ق جانشین عموی خود طغرل گردید. در طول پنج سالی که خواجه وزیر آلپ ارسلان در نیشاپور بود سیاست جدیدی اتخاذ کرد که با سیاست عمیدالملک کندری فرق داشت. خواجه نظام‌الملک توانست خاندان‌های معتبر نیشاپور را تحت کنترل دربار درآورد و بخشی از برنامه‌های خود را نیز از طریق مدرسه‌هایی که به نام نظامیه دائر کرد عملی سازد.

آخرین فصل از بخش نخست، که درباره فروپاشی خاندان‌های نیشاپور است، فصل کوتاهی است که نویسنده در آن به شرح وقایع نیشاپور در اواسط قرن ششم می‌پردازد. در سال ۵۴۸ق وقتی سلطان سنجر از غزها شکست خورد و سپاهیان او پراکنده شدند راه را برای حمله غزها به شهرهای خراسان باز کردند. غزها ابتدا به پایتخت سنجر یعنی مرو حمله‌ور شدند و آن را غارت کردند و سپس طوس و نیشاپور را گرفتند. در خیابان‌های شهر از کشته‌ها پشته ساختند. مردها را کشتند و زن‌ها و بچه‌ها را به اسارت و بردگی گرفتند. بعد از غارت و کشت و کشتار، موقتاً شهر را ترک گفتند و به جوین و اسفراین حمله‌ور شدند و سپس به نیشاپور بازگشتند و دوباره آن را غارت کردند و پس از رفتن غزها تازه نوبت به عیاران رسید تا به تاراج و ویران کردن شهر بپردازند. بر اثر این حملات بی در پی خاندان‌های اشرافی و معتبر نیشاپور همان‌قدر صدمه دیدند که مردم عادی.

از جمله صدمه‌هایی که به شهر وارد شد کشته شدن دانشمندان بود. محمد

بن یحیی را، که مدرس نظامیه بود، با خاک و گلی که در حلقش فروبردند خفه کردند. یکی از نوه‌های ابوالقاسم قشیری هم، به نام احمد بن حسین، گم شد و هیچ وقت او را پیدا نکردند. یکی از مریدان قشیری به نام عبدالرحمان بن عبدالصمد الاکاف را به گروگان گرفتند و وقتی آزاد شد بر اثر بیماری فوت کرد. اینها دانشمندان شافعی بودند. حنفی‌ها هم البته کشته شدند. یکی از ایشان قاضی صاعد بن عبدالملک الصاعدی بود.

بخش دوم کتاب، همان طور که گفته شد، شرح حال و تاریخ هر یک از خاندان‌های معتبر نیشاپور است و متأسفانه نویسندگانی که درباره این خاندان‌ها تحقیق کرده یا در دائرةالمعارف‌ها درباره آنها مقاله نوشته‌اند از تحقیقات ریچارد بولت در «سروران نیشاپور» که بهترین پژوهش در تاریخ اجتماعی یکی از شهرهای مهم ایران است استفاده نکرده‌اند.^{۳۵} کتاب «سروران نیشاپور» می‌تواند الگویی باشد برای تحقیقاتی که محققان می‌خواهند درباره خاندان‌های سایر شهرهای ایران زمین انجام دهند.

پانوشته‌ها

۱. این مقاله مختصر در همایشی که در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۵ در کاشان برگزار گردید قرائت شده است. در این مقاله از چشم‌اندازی کلی به خاندان‌ها و نقش فرهنگی آنها نگاه کرده شده و نگارنده بیشتر به منابع و مآخذی ارجاع داده است که با آنها کم و بیش آشنا بوده است. تحقیق دقیق در مورد خاندان‌های ایران مستلزم بررسی منابع و مآخذی است که در مورد خاندان‌های هر شهر و هر منطقه وجود دارد و این خود می‌تواند طرح یا «پروژه» وسیعی باشد برای تدوین دائرةالمعارف خاندان‌های ایرانی.

۲۴. ابوالحسن بیهقی ابن فندق، تاریخ بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار، تهران ۱۳۶۱، ص ۲۱. در باره کتاب تاریخ بیهقی، رک: جولی اسکات میثمی، تاریخ نگاری فارسی، ترجمه محمد دهقانی، نشر ماهی، تهران ۱۳۹۱، ص ۸۸-۲۶۴.
۲۵. منصب ریاست که یکی از مناصب مهم در شهرها بوده است دقیقاً تعریف نشده است. ریچار بولت می‌نویسد که حکام مقاصد خود را از طریق رئیس هر شهر به اجرا درمی‌آوردند. (بولت، سروران نشاپور، ص ۶۸).
۲۶. همان، ص ۹۴.
۲۷. همان، ص ۱۳۵.
۲۸. همان، ص ۱۱۴.
۲۹. ابن فندق، پیشگفته، ص ۱۱۹.
۳۰. همان، ص ۱۲۲.
۳۱. همان، ص ۱۲۱.
۳۲. درباره ابن مازه و خاندان او محمد قزوینی تحقیقی کرده که در مقدمه خود بر تصحیح لباب اللباب عوفی آورده و آقای رسول جعفریان نیز تحقیقی کرده که در مقدمه خود بر تصحیح لطائف الاذکار (تهران، ۱۳۹۲) آورده است. به‌رغم کوششی که آقای جعفریان در چاپ این اثر مهم کرده است متأسفانه رسم‌الخطی به کار برده که برای خواننده آزاردهنده است و جا دارد که این اثر مجدداً تصحیح و چاپ شود.
۳۳. رک: ابوالفضل قاسمی، الیگاشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، ۱: خاندان فیروز، فرمانفرمانيان. تهران [بی تا]. این کتاب که قبل از انقلاب اسلامی (یا در بحبوحه آن) با اغراض سیاسی و به منظور ترسیم چهره‌ای منفور از خاندان فرمانفرمانيان نوشته شده است حاوی اطلاعاتی درباره خاندان پرنفوذ فرمانفرمانيان است و در آن به روابط این خاندان با انگلیس و شوروی اشاره شده است. مثلاً مظفر فیروز عامل شوروی و طرفدار حکومت پیشه‌وری (ص ۱۲۳) و مریم فیروز «انگلو کمونیست» خوانده شده است (ص ۱۳۷).
- 34 Richard W. Bulliet. *The Patricians of Nishapur: A Study in Medieval Islamic Social History*. Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts 1972.
۳۵. به دلیل اینکه این کتاب تاکنون به پارسی ترجمه نشده و لذا شناخته نشده است. جا دارد که مترجمی آشنا به منابع تاریخی و جغرافیایی و دینی، هم درعربی و هم در پارسی، همت کند و این اثر را که بیش از چهل و پنج سال از تألیف آن می‌گذرد به فارسی برگرداند.

۲. رک: مقاله‌های آذرتاش آذرنوش و عباس زریاب خویی، «ابن مقفع»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴ (۱۳۷۰)، ص ۶۸۰-۶۶۲.
۳. جمشید چوکسی، ستیز و سازش، ترجمه نادر میرسعیدی، تهران ۱۳۸۱، ص ۹-۱۴۸.
۴. ابن ندیم، الفهرست، ترجمه رضا تجدد، تهران ۱۳۴۶، ص ۲۳۳.
۵. برای اطلاع از تاریخ این خاندان، رک: مقاله محمد مهدی مؤذن جامی، با عنوان «ابن منده» در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴ (۱۳۷۰)، ص ۷۰۱-۶۹۷.
۶. رک: پورجوادی، «ابتدای تصوف در اصفهان و پیوند آن با زبان پارسی»، دریچه، ش ۳۶ (بهار ۱۳۹۴)، ص ۴۰-۳۴.
۷. درباره ابوعبدالله و به طور کلی خاندان ابن منده و نقش آنها در تحکیم مذهب حنبلی در اصفهان، بنگرید به مقاله نگارنده با عنوان «ابومنصور اصفهانی: صوفی حنبلی»، معارف، دوره ۶، ش ۱-۲، ۱۳۶۸.
۸. ابن منده در طول سفر ۴۵ ساله خود مجرد ماند (شاید هم در شهرهایی که اقامت می‌کرد زن می‌گرفت و وقتی از شهر می‌رفت او را طلاق می‌داد). وقتی به اصفهان مراجعت کرد با اسماء دختر ابوسعید محمد شیبانی ازدواج کرد و از او چهار پسر به نام‌های عبدالرحمان و عبدالله و عبدالرحیم و عبدالوهاب به دنیا آورد. عبدالرحمان و عبدالوهاب محدثان معروفی شدند. پسر عبدالوهاب هم ابوزکریا بود که صاحب تاریخ اصفهان بود و ما به آن اشاره کرده‌ایم. فرزندان ابن منده و اسماء در واقع فرزندخوانده‌های ابومنصور اصفهانی شدند. اسماء دو دختر هم از ابومنصور اصفهانی به دنیا آورد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۳۹؛ پورجوادی، ابومنصور اصفهانی: صوفی حنبلی، معارف، پیش‌گفته، ص ۳۷).
۹. این کتاب در قاهره، به سال ۱۹۸۸، چاپ شده است.
۱۰. محمد مهدی مؤذن جامی، پیش‌گفته، ص ۷۰۱. مصطفی جواد در مقاله «اصفهان معقل الأدب العربی فی ایران» (مجلة المجمع العلمی العراقی، ج ۱۰، ۱۹۶۲، ص ۹۴-۶۹) از ابوزکریا یحیی بن عبدالله بن منده اصفهانی متوفی ۴۴۵ق یاد کرده و گفته است که وی صاحب تاریخ اصفهان بوده است. به نظر می‌رسد که مصطفی جواد مرتکب اشتباه شده است.
۱۱. رک: محمدحسین رافی، قاضی میر حسین میبیدی، انتشارات ولی، کرمان ۱۳۹۲، ص ۹-۱۳۴.
۱۲. به کوشش عباس اقبال آشتیانی، رک: خاندان نویختی، تهران، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۵۷. در باره میکالیان، رک: سیدعلی آل داود، مقاله «آل میکال»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، (۱۳۶۸)، ص ۱۶۸ تا ۱۷۴.
۱۳. همان، ص ۳.
۱۴. آل داود، پیش‌گفته، ص ۱۶۹.
۱۵. ابونعیم نوه دختری محمد بن یوسف بتا بود (سبکی، طبقات الشافعیه، قاهره ۱۹۶۵، ج ۴، ص ۱۸). درباره محمد بن یوسف بنا، نک. نصرالله پورجوادی، مقاله «بنا، محمد بن یوسف»، در دانشنامه جهان اسلام، ج ۴ (۱۳۷۷)، ص ۶-۲۲۵.
۱۶. درباره خاندان حمویه، که در سرخس و خابریان و نشاپور و بیهقی معروف بودند، رک: یادداشت‌های محمدرضا شفیعی کدکنی، به اسرار التوحید، تألیف محمد بن منور، ج ۲، تهران ۱۳۶۶، ص ۸-۶۹۷.
۱۷. رک: پرویز اذکائی، تاریخ‌نگاران ایران، تهران ۱۳۷۳، ص ۲۰۰-۱۹۰.
۱۸. رک: مقاله سید علی آقائی، «دیلمی، شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۸، ص ۵۸۲-۵۸۰.
۱۹. رک: مقاله سعید کریمی، «دیلمی، شمس الدین»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۸، ص ۵۸۰-۵۷۸.
۲۰. تصحیح حسن محمود عبداللطیف الشافعی و جوزف نورمنت بل، قاهره و بیروت ۱۴۲۸/۲۰۰۷ق.
۲۱. رک: سیدعلی آل داود، مقاله «آل صاعد»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲ (۱۳۶۸)، ص ۴۴.
۲۲. رک: مقدمه نگارنده به دیوان جلال طیب شیرازی، تصحیح نصرالله پورجوادی، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۹.
۲۳. درباره خاندان همائی، رک: مقدمه منوچهر قدسی به کتاب شعوبیه، تألیف جلال همائی، اصفهان ۱۳۶۳، ص ۹۳-۸۴.